

۱۶۹

کوله بیشتے



۱۴۰۲ ۰۸ ۲۴

سمیه راستان روزنامه شب پرگار
وزارت کد کپی و نوروزشان مشهد
۱۳۷۵

دنیای قشنگ کتاب‌ها

داستانی درباره‌ی بچه‌های کتاب‌خوان



نگهبان سلامتی

تلاش‌ها برایم حس طلایی پیروزی داشت

بچه‌ای که به ما درس داد

بعد از نام و یاد خدای بخشنده و مهربان، سلام می‌کنیم به همه‌ی شما همراهان و خوانندگان خوب نشریه‌ی کوله‌پشتی. خدا کند مثل همیشه سر حال و سلامت باشید و هر روز به دانش و اخلاق و آموخته‌های مفیدتان اضافه کنید و از دعا کردن برای نجات مردم و بچه‌های مظلوم فلسطینی نیز یادتان نرود.

بچه‌های عزیز، هیچ می‌دانید برای اینکه نکته‌ها و درس‌های مفید از یادمان نرود، بهتر است آن‌ها را تکرار کنیم؟ بله، همان‌طور که ما برای درست راه رفتن و درست حرف زدن و درست نوشتن و درست خواندن تلاش و تمرین کرده‌ایم، برای داشتن رفتار درست نیز باید تمرین کنیم. حتماً می‌پرسید چرا دارم این حرف‌ها را به شما می‌گویم. راستش دیروز وقتی همه سر کلاس بودیم، اتفاق جالبی افتاد. معلّم به همه‌ی ما تمرینی داده بود که باید به جواب می‌رسیدیم. همه ساکت بودیم که ناگهان صدای چند ضربه به در کلاس شنیده شد. معلّم گفت: «بفرمایید.» در کلاس آرام باز شد و ما دیدیم یک پسر کوچولو وارد شد و گفت: «سلام! ببخشید، ما با بابامون که مدرسه کار داشت، اومدیم، اما اون رو گم کردیم.» همه‌ی بچه‌ها از این کار با مزه‌ی پسر کوچولو خنده‌شان گرفته بود. معلّم پسرک را به دفتر مدرسه برد و وقتی برگشت، رو به بچه‌ها گفت: «بچه‌های عزیزم، شما از این اتفاق امروز چه درسی گرفتید؟» یکی از بچه‌ها جواب داد: «اجازه! یاد گرفتیم گم نشیم.» آن یکی گفت: «دست بزرگ ترمان را نباید ول کنیم.» خلاصه هر کسی چیزی گفت. اما معلّم سری تکان داد و با لبخند گفت: «ما امروز یک «بچه‌ی باتربیت» را دیدیم که اوّل در زد و با اجازه وارد شد، بعد سلام کرد.» بچه‌ها که تازه منظور معلّم را فهمیده بودند، همه تأیید کردند و برای معلّم کف زدند.

بله بچه‌های عزیز! رفتارهای خوب را که نشانه‌ی تربیت و ادب ماست، باید در همه‌جا از خانه گرفته است تا بیرون خانه رعایت کرد تا زندگی برای ما و اطرافیانمان شیرین و زیبا باشد.



طیبه ثابت

فهرست

نگهبان سلامتی ۱/
راه حل ۲/
پرنده‌ی مقوایی ۳/
دنیای فشنگ کتاب‌ها ۴/
شریف‌آباد ۶/
دوستی همیشگی ۷/
از خانه تا مدرسه ۸/
تلاش‌ها برایم ۱۰/
حس طلایی پیروزی داشت ۱۰/
آزمایش فشار آب ۱۲/
مهربان و دکمه‌ی قرمز ۱۳/
کمیک استریپ ۱۴/
شیر برنج خانم زرافه ۱۶/
یک پرستار خوب ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجّاد طلوع هاشمی
دبیر ضمانت:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله‌پشتی:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
نشانی: روزنامه: ۶۰-۵۴۶۵۸۰
ابتدای کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۰۵۱
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰



نگهبان سلامتی



پاییز که از راه می‌رسد، با خودش میوه‌ها و سبزی‌های رنگارنگ و پرفایده می‌آورد.

یکی از این خوراکی‌ها یا بهتر بگوییم سبزی‌های پرفایده که هم خودش و هم برگش را می‌شود خورد، چغندر پخته یا لبوست. پس اگر پدر، مادر یا دوستانتان به شما لبو تعارف کردند، دستشان را رد نکنید؛ زیرا لبو جدا از اینکه انرژی‌تان را زیاد می‌کند، به خاطر داشتن ویتامین‌های گوناگون، کبد شما را سم‌زدایی می‌کند و باعث می‌شود کلیه‌های شما درست کار کند. این خوراکی خوش‌رنگ از بیماری قلبی، کبدی و سرطان‌ها جلوگیری می‌کند. ما می‌دانیم کمبود آهن سبب کم‌خونی می‌شود. لبو سرشار از آهن است و جذب آهن از لبو بهتر از سبزیجات دیگر صورت می‌گیرد. پس اگر کم‌خونی دارید، به اندازه و هرازگاهی لبو مصرف کنید.

بچه‌های عزیز! این شلغم قرمز به دلیل داشتن آهن، منگنز، منیزیم و پتاسیم برای بیماری‌های گوارشی خوب است و خوردن به اندازه‌ی لبو در همراه باعث می‌شود که مغز شما درست کار کند. خوردن لبو برای سالمندان، آن‌ها را از

فراموشی و آلزایمر نجات می‌دهد. رومیان از لبو برای

درمان یبوست و بیماری‌های گوارشی

نیز استفاده می‌کردند. لبو با داشتن

ویتامین «سی» و «آ» از چروک

پوست جلوگیری می‌کند.

لبو سرشار از کلسیم

است و ما می‌دانیم

بدون مصرف مواد

معدنی، داشتن

استخوان‌ها و

دندان‌هایی محکم

امکان ندارد. پس

لطفاً ظرف لبویتان را

کنار نگذارید.



تصویرگر: ایمان صادقی

راه حل

تراش خوشگل من
نشسته گوشه‌ی میز
سرت را می تراشد
که باشی خوب و نوک تیز

تو تقصیری نداری
سرت گُند است انگار
به فکر راه حلم
برای مشکل کار

همیشه مشق من بود
تمیز و خوب و زیبا
چرا بدخط نوشتی
پس امشب مشق من را؟!





پرنده‌ی مقوایی

چطوری درست کنیم:

ابتدا نوار مستطیل قهوه‌ای رنگ را به صورت دایره‌ای تا می‌زنیم. سپس نوار باریک تر قهوه‌ای را لوله‌ای تا می‌زنیم. در این قسمت، دو نوار قهوه‌ای لوله شده را با چسب به هم وصل می‌کنیم. بعد از این مرحله، نوار زرد رنگ مستطیل شکل را با قیچی از یک طرف به اندازه‌ی یک مثلث کوچک برش می‌زنیم و به انتهای بدن پرنده می‌چسبانیم. سپس نوار زرد رنگ دیگری به صورت نیم دایره‌ای برش و به دو طرف بدن پرنده چسب می‌زنیم. در این مرحله، دو چشم عروسک را در دو طرف سر پرنده با چسب وصل می‌کنیم. نوار قرمز رنگ را به شکل مثلث می‌بریم و برای نوک پرنده استفاده می‌کنیم. حالا یک پرنده‌ی قشنگ داریم که می‌توانیم آن را به دوست خود هدیه دهیم!

آرژواظم

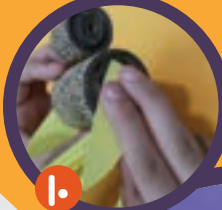
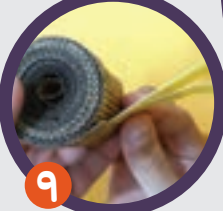
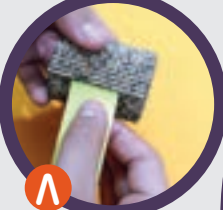
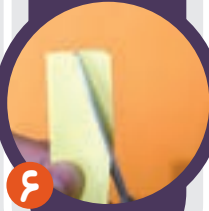
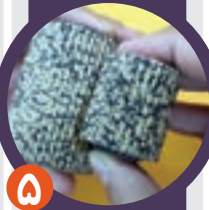
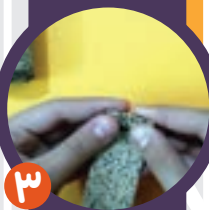
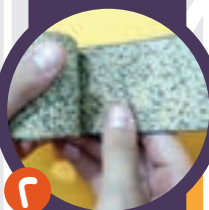
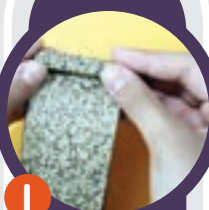
چی لازم داریم؟

مقوای رنگی به صورت نوارهای مستطیل

چسب

قیچی

چشم عروسک



دنای قشنگ کتاب‌ها

کتاب‌ها همیشه کلی چیز تازه و جالب به ما یاد می‌دهند. سینا هم کلی چیز از کتاب‌ها یاد گرفته بود.

بچه‌ها توی کوچه می‌دویدند، برگ‌های خشک روی زمین را به هوا می‌پاشیدند و بازی می‌کردند. می‌دویدند و گاهی مشتش برگ روی سر و صورت هم می‌ریختند. همه مشغول بازی بودند غیر از سینا که روی پله‌ی جلوی خانه‌شان نشسته بود و مثل همیشه کتابی دستش بود و مشغول خواندن بود. او آن قدر در خواندن کتاب غرق شده بود که اصلاً سروصدای بچه‌ها را نمی‌شنید. یک دفعه امید دوید و یک مشتش برگ خشک برداشت و پاشید توی صورت رضا. برگ‌ها پر از گرد و خاک بودند. کلی خاک رفت توی چشم‌های رضا و جیغ و دادش را بلند کرد. بچه‌ها ترسیدند. علی داد زد: «وای، دیدی چه کار کردی؟! الان است که کور بشه!» احسان که همیشه از همه دل‌نازک‌تر بود، چشم‌هایش پر از اشک شد و گفت: «حتماً خیلی درد داره.» امید هم که ترسیده بود، نشست کنار رضا و شروع کرد فوت کردن توی صورت او تا گرد و خاک‌ها را پاک کند و پشت سر هم می‌گفت: «هیچی نشده، تمام شد، پاکشون کردم.» سرو صدا و جیغ و داد بچه‌ها آن قدر بلند شد که بالاخره سینا صدایشان را شنید و با تعجب نگاه‌شان کرد. وقتی فهمید چه اتفاقی افتاده است، کتابش را روی پله گذاشت و دوید توی حیاط خانه‌شان. چند دقیقه بعد با یک کاسه آب برگشت و داد زد: «برید کنار، باید صورتش رو بشوره تا گرد و خاک از چشمش بیرون بیاد، وگرنه ممکنه چشمش عفونت کنه.» رضا تا این را شنید، بلندتر گریه کرد و داد زد: «من نمی‌خوام چشمم عفونت کنه. حتماً خیلی زشت می‌شم.» سینا لبخند زان کاسه‌ی آب را دست رضا داد تا صورتش را بشوید و گفت: «نگران نباش. صورتت روبشور. اگر بهتر نشدی، باید بری دکتر.» رضا کاسه‌ی آب را گرفت و شلپ شلپ کنان صورت و چشمش را چند بار شست. بعد لبخند زان سرش را بلند کرد و گفت: «خوب شد. چه عالی!» امید با تعجب به سینا نگاه کرد و پرسید: «این رو از کجا می‌دونستی؟» سینا لبخندی زد و گفت: «توی کتاب مواظب چشم‌ها تون باشید خوندم.» احسان که



حالا دیگر دست از گریه کردن برداشته بود، پرسید: «تو که این چیزها رو بلدی، می‌دونی چرا دست و پامون خواب می‌ره؟» امید با خنده گفت: «خب، چون خوابشان می‌آد.» همه زدند زیر خنده. سینا لبخندی زد و گفت: «وقتی مدتی دست یا پامون رو بی حرکت نگه می‌داریم، به عصب‌های دست و پا فشار وارد می‌شه. اگه دست و پاتون روتکون بدید، زود این خواب رفتگی از بین می‌ره.» بچه‌ها همه لبخند زان گفتند: «چه جالب!» رضا که دیگر درد چشمش خوب شده بود، پرسید: «واقعاً این چیزها رو از کتاب یاد گرفتی؟» سینا سرش را تکان داد و گفت: «بله. من کلی کتاب دارم.» بعد هم دوید و رفت داخل خانه‌شان و با یک بغل کتاب برگشت. کتاب‌ها را روی پله چید و یکی یکی به بچه‌ها نشان داد. کتاب اوّل مربوط به جاهای تاریخی و مهم دنیا بود. کتاب دوّم درباره‌ی ستاره‌ها بود و کتاب سوّم درباره‌ی دانشمندان و کشف‌هایشان. بچه‌ها دور سینا نشستند و مشغول خواندن کتاب‌ها شدند. می‌خواندند و با هم به دنیا‌های مختلف سفر می‌کردند و چیزهای جالب یاد می‌گرفتند. به دنیای قشنگ هزاران سال

پیش در تاریخ می‌رفتند و جاهای مختلف را
از نزدیک می‌دیدند. به اعماق غارهای قدیمی
می‌رفتند و به انسان‌های نخستین لب‌خند
می‌زدند و.... بچه‌ها خوش حال بودند و از دنیای
قشنگ کتاب‌ها لذت می‌بردند. واقعاً چی بهتر از این؟





شریف آباد



اسم بازی این هفته‌ی ما شریف آباد است. این بازی ایرانی درباره‌ی مزرعه‌داری است و داستانش درباره‌ی یک پیرزن و پیرمرد است که در شهر تهران زندگی می‌کنند. پس از آنکه «بی‌بی» بر اثر آلودگی‌های شهر دل تنگ و خسته و مریض می‌شود، «باباجون» فکری به سرش می‌زند. او تصمیم می‌گیرد به روستای محل زندگی‌شان، «شریف آباد»، کوچ کنند. او می‌گوید: هر کسی می‌تواند از جایی به جای بهتر برود و کوچ فقط مال عشایر نیست. شما در این بازی به عنوان همراه بی‌بی و باباجون باید به آن‌ها در تعمیر دوباره‌ی خانه روستایشان کمک کنید، برای حیوانات آغل بسازید، ساختمان‌های مختلف از جمله نانواپی، لبنیاتی، کباب‌سرا و... بسازید، درخت‌های مختلف بکارید و با دیگر بازیکنان تجارت کنید.

در این زندگی آرام و خوب روستا، کسانی هم در کنار شما هستند. شما می‌توانید از آن‌ها هم کمک بگیرید. همچنین می‌توانید با دوستان‌تان تجارت کنید یا محصولات آن را به افراد دیگر بفروشید یا محصولات آنان را بخرید.



اسکن کنید

برای یک سفر
آرامش بخش به شریف آباد
آماده هستی؟
کد رو به رو را اسکن کن.



معرفی انیمیشن

دوستی همیشگی



نوسا
نیک صفتی

داستان انیمیشن «نوسا» درباره‌ی پسر بچه‌ی مخترعی است که تصمیم گرفته است جایزه‌ی نفر اول مسابقات علمی را به دست بیاورد؛ اما با حضور دوستش که موشک دست ساز اختراع کرده است، ناگهان او را رقیب خودش می‌بیند.

ماجرا از آنجا شروع می‌شود که «جون» موشکی از مواد عالی و درجه یک ساخته است که علاوه بر ظاهر زیبا، فرود بهتری هم دارد. در این دوره از مسابقات، نوسا رتبه دوم را به دست می‌آورد و این موضوع او را بسیار ناراحت و ناامید می‌کند. پدر و مادرش با او صحبت می‌کنند تا او را به آینده امیدوار کنند و از او می‌خواهند که مثل همیشه به تلاشش ادامه دهد. نوسا به کمک دوستانش موشکش را بهتر می‌کند و با جون در مسابقات علمی سراسری شرکت می‌کند. همه چیز درست پیش می‌رود تا اینکه برای موشک «جون» مشکلی پیش می‌آید. هنوز مسابقه شروع نشده است که او با فداکاری، باتری موشکش را به «جون» می‌دهد و خودش از رقابت کنار می‌رود. او مقام اول را به دست می‌آورد، اما جایزه اش را به نوسا تقدیم می‌کند و دوستی آن‌ها محکم تر می‌شود.

ما در این انیمیشن یاد می‌گیریم فداکاری و ارزش دوستی بیشتر از مسابقه است و برای پیروزی نباید از مشکلات ترسید.

زمان:

۱۰۷ دقیقه

ژانر:

ماجراجویی، خانوادگی

کشور سازنده:

اندونزی

سال انتشار:

۲۰۲۱

نام انیمیشن:

نوسا

۳۷

تکالیف را مرتب
انجام دادی،
۳ خانه به جلو برو

۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰



۴۴

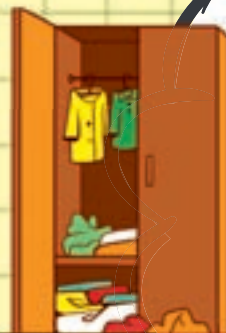
سرکلاس
درس
سکوت
را رعایت
نکردید، ۴
خانه به عقب
برگرد

۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴

۵۰

زنگ آخر
مدرسه

۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵



از خانه تا مدرسه

شرح بازی: هر بازیکن یک مهره‌ی رنگی را
برمی‌دارد و با انداختن تاس و آوردن عدد ۶
وارد بازی می‌شود. با رعایت نوبت تاس
را می‌اندازد و با اعدادی که می‌آورد، جلو
می‌رود. در هر مرحله به خانه‌های توضیح که
می‌رسد، آن را انجام می‌دهد و دوباره پیش
می‌رود و اگر به خانه‌ای برسد که کار خوبی
نیست، باید به عقب برگردد.



شروع

۳

کمد و سابلت خیلی
به هم ریخته است، ۲ خانه
به عقب برگرد

۱

تکالیف را با دقت
انجام بده و پیش برو

مسواک زد
قبل از خواب
خوابیدن به مو
۲ خانه به جلو

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

در صف
صبحگاهی منظم
ایستادی، ۳ خانه
جلوبرو

۳۱

۲۳

بارعایت
نوبت سوار
اتوبوس شو،
۲ خانه جلو
برو

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۲۳

۲۲

۲۱

۲۰

۱۹

۱۸

۱۷

۱۶



هدف بازی:

ایجاد نظم و انضباط

ایجاد روحیه‌ی شاد

بهبود روابط اجتماعی

تعداد بازیکنان: ۲ تا ۳ نفر

وسایل بازی:

تاس و مهره‌ی رنگی به تعداد بازیکنان



IV

لباس تمیز
پوشیدی، یک
خانه به جلو
برو



۱۵

۱۴

۱۳

۱۲

۱۱

۱۰

۹

۸

صبحانه نخوردی
۴ خانه به عقب برگرد

۱۳

V

ن
و
وق
برو

گفت‌وگو با یک کودک قهرمان بدمینتون

تلاش‌ها برایم حس طلایی پیروزی داشت



بدمینتون ورزش بسیار پرتحرک و شادی است و به نظر می‌رسد که به افزایش تمرکز هم کمک زیادی می‌کند. بد نیست بدانید بدمینتون سریع‌ترین بازی راکتی در جهان است و یک ضربه‌ی محکم با راکت بدمینتون به توپ می‌تواند حدود سیصد کیلومتر بر ساعت سرعت داشته باشد. یک بازیکن خوب تا پایان یک مسابقه‌ی حرفه‌ای نیز باید حدود دو کیلومتر بدود. بدمینتون ورزشی بسیار فنی است که به هماهنگی خوب در حرکت‌های بازیکن و ضربه‌های وارد شده به توپ نیاز دارد. کیان جهان‌نوش دانش‌آموز کلاس پنجم مدرسه شاهوردیانی است که بدمینتون را از چهار سالگی آغاز کرده است. او به این رشته‌ی ورزشی علاقه بسیاری دارد و به همین دلیل تاکنون با تلاش بسیارش موفقیت‌های زیادی را کسب کرده و اکنون یکی از قهرمانان کشور در رشته‌ی بدمینتون است. گفت‌وگوی ما با کیان را در ادامه بخوانید.

کیان جان! از پیروزی‌هایی که در این راه تاکنون به دست آورده‌ای و احساسی که از این موفقیت‌ها داری، برایمان می‌گویی؟

اولین بار در مسابقه‌ای که در نیشابور برگزار شد، قهرمان استان شدم و خیلی احساس قدرت می‌کردم. پس از آن، مقام سوم استعداد های برتر استان رادر اسفند ۱۳۹۹ به دست آوردم. سال ۱۴۰۱ مقام اول قهرمانی استان و دو مرتبه نیز مقام دوم رنکینگ رده‌ی سنی یازده سال را کسب کردم. امسال هم تاکنون توانسته‌ام مقام دوم سطح یک رده‌ی سیزده سال، نایب قهرمانی کشور در رشته‌ی دوپل و مقام اول کشور در رشته‌ی سینگل را به دست بیاورم که این پیروزی‌ها سبب شده است انگیزه‌ام زیاد شود و بیشتر تلاش کنم.





فکر می کنی برای موفقیت در رشته‌ی ورزشی بدمینتون چه توانایی‌هایی لازم است؟ تابه‌حال آسیب هم دیده‌ای؟

مهم‌ترین توانایی‌ها به‌نظم قدرت بدنی، تکنیک مناسب، تمرکز و توان استفاده‌ی هم‌زمان از عصب و عضله است که با تمرین زیاد به‌دست می‌آید. بله، یک‌مرتبه دچار آسیب کشیدگی عضله‌ی ران شدم که البته زود خوب شد.

به‌جز بدمینتون، به‌چه فعالیت دیگری علاقه‌مندی؟

کلاس زبان انگلیسی می‌روم و ورزش‌های هوازی هم در کنار بدمینتون کار می‌کنم. بلافاصله از مدرسه که به خانه می‌آیم، شروع می‌کنم به درس خواندن و انجام تکالیفم.

اگر بخواهم روزی ورزش دیگری را هم انتخاب کنم، حتماً فوتبال خواهد بود. به دوستانم نیز پیشنهاد می‌کنم به هر ورزشی علاقه دارند، آن را ادامه دهند و کوتاه‌نپایند که حتماً پیروزمی‌شوند. این را هم بگویم که من به‌جز تلاش و علاقه‌ی خودم در رشته‌ی بدمینتون، حمایت و پشتیبانی پدر و مادر و خانواده و همچنین مربیان عزیزم را در موفقیت‌هایم خیلی مؤثر می‌دانم و از همه‌ی آن‌ها تشکر می‌کنم.

خاطره‌ای از تمرینات داری برایمان تعریف کنی؟

دو سال پیش هنگام تمرین اگر زدن توپی را خراب می‌کردم، مربی دوباره از صفر می‌شمرد. شاید این کار چندین مرتبه تکرار شد و واقعاً نفسی برای ادامه نداشتم؛ اما نتیجه‌ی همه‌ی این تلاش‌ها برایم حش‌طلایی پیروزی شد.

چرا بدمینتون برایت جذاب است؟

زیرا یک ورزش هیجانی و شاد در محیطی سالم و بی‌حاشیه است که سبب می‌شود بدنی ورزیده و اندامی متناسب داشته باشم.

به‌نظر تو این رشته‌ی ورزشی چه فایده‌هایی دارد و تا کجا می‌توانی در آن پیشرفت کنی؟

به‌نظم بدمینتون سبب می‌شود بتوانیم در مدتی کوتاه بهترین تصمیم را برای برد بگیریم. البته هر ورزشی جای پیشرفت دارد، به‌شرط اینکه حمایت شویم و در کنار آن تلاش هم بکنیم. من هم دوست دارم در آینده یک بدمینتون‌باز حرفه‌ای شوم، تاجایی که بتوانم به‌مدال‌های بین‌المللی دست پیدا کنم و به بالاترین سطح این ورزش برسم.

چگونه برنامه‌ریزی می‌کنی که بتوانی هم در ورزش و هم در درس‌هایت هم‌زمان پیشرفت کنی؟

از مدرسه که برمی‌گردم، فوری تکالیفم را می‌نویسم و درس‌هایم را می‌خوانم، بعد هم به ورزش و کارهای دیگرم می‌رسم.

آزمایش‌های جالب علمی

آزمایش فشار آب

مردم پور حقیقی

اگر به قسمت عمیق استخر رفته باشید، حتماً فشار آب را روی بدن به‌ویژه پرده‌ی گوش‌تان احساس کرده‌اید. با افزایش عمق یک مایع، فشار نیز افزایش می‌یابد. به همین دلیل است که ضخامت دیواره‌ی سدها در بخش پایینی آن را خیلی بیشتر از بخش بالایی آن می‌گیرند تا بتواند فشار بیشتر را تحمل کند.

وسایل مورد نیاز: پارچ نسبتاً بلند، پلاستیک ضخیم، یک دانش‌آموز کاوشگر. ابتدا یک عدد پارچ را پر از آب کنید [هرچه ارتفاع پارچ بیشتر باشد، بهتر است]. البته مقداری از سر پارچ خالی باشد تا هنگام وارد کردن دست درون

پارچ، آب بیرون نریزد. دست‌تان را داخل یک پلاستیک قرار دهید و با پلاستیک درون دست‌تان را دقت کنید. دقت کنید آب وارد پلاستیک نشود. چه چیزی احساس می‌کنید؟ فشار آب به قدری محسوس است که اگر دست‌تان را درون پلاستیک مشت کرده باشید، به سختی می‌توانید مشت‌تان را باز کنید!

با این آزمایش ساده می‌توانید مفهوم فشار مایعات را درک کنید. هرچه عمق [ارتفاع ستون مایعات] بیشتر می‌شود، فشار هم بیشتر می‌شود.





معرفی کتاب

مهتاب و دکمه‌ی قرمز

تابه حال دریا رفته اید؟ تابه حال زیر آفتاب، روی شن‌های ساحل نشسته اید تا چیزی بخورید و به صدای رفت و آمد موج‌ها گوش دهید؟



پارسا نوروزی

مهتاب و خانواده‌اش نشسته‌اند کنار دریا و دارند بستنی می‌خورند که ناگهان دکمه‌ای قرمز رنگ پیدا می‌کند و شروع می‌کنند به خیال‌پردازی؛ چون آن‌ها عاشق خیال‌پردازی و قصه‌سازی هستند. سه‌تایی روی شن‌ها دراز می‌کشند و چشم‌هایشان را می‌بندند تا قصه‌های خودشان را بسازند. شما هم دوست دارید قصه بسازید؟ کتاب «مهتاب و دکمه‌ی قرمز» نوشته فرهاد حسن‌زاده، نویسنده‌ی حوزه‌ی کودک و نوجوان است. فرهاد حسن‌زاده تاکنون بیش از هشتاد اثر خواندنی برای کودک، نوجوان و بزرگ‌سال چاپ کرده است. «مهتاب و دکمه‌ی قرمز» را انتشارات میچکا [مبتکران] روانه‌ی بازار کرده است. شما می‌توانید این کتاب را از کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌های شهر تهیه کنید، بخوانید و قصه‌سازی کنید.



نویسنده: فرهاد حسن‌زاده
انتشارات: میچکا [مبتکران]

تصمیم جدید

وقتی چیزی را از کسی یا جایی می‌گیریم که بعد از استفاده باید آن را به صاحبش برگردانیم، یعنی آن را امانت گرفته‌ایم. از وسیله‌ای امانت گرفته شده هم باید خوب مراقبت کرد و آن را صحیح و سالم به صاحبش برگرداند. به این کار امانت‌داری می‌گویند. همه آدم امانت‌دار را دوست دارند.





ای وای! بارون
دیشب چه کارش کرده!
حالا چطوری برش
گردونم؟! حتماً ناراحت
می‌شه...

۴



پسرم وقتی
چیزی رو امانت می‌گیری
باید مراقبش باشی.

اصلاً پادم
رفته بود
برش دارم...
چه خراب
شده.

۵



کاش
بیشتر مواظب
بودم.

پشیمونی سودی
نداره. این کتاب دیگه
قابل استفاده نیست.

ای بابا! برای پول توجیبی
یه برنامه دیگه داشتم. کاش
بیشتر مراقب بودم.

از پول
توجیبی
یه دونه از
این کتاب
رو بخر بده
به دوستت
و بگو چی
شده.

۶



زنگ آشپزی

شیربرنج خانم زرّافه

چی لازم داریم؟

برنج یک پیمانه

شیر چهار پیمانه

آب دولیوان

هل و گلاب به اندازه‌ی دل‌خواه



مرجان اسماعیلی

خانم زرّافه داشت از پنجره به برگ‌های درخت گردو که روی زمین می‌ریختند، نگاه می‌کرد. هوا کمی سرد شده بود. با خودش فکر کرد امروز ناهار چی درست کنم. بعد یادش آمد بچه زرّافه شیربرنج خیلی دوست دارد. تازه شیربرنج مقوی هم هست، چون شیر دارد که برای فصل سرما و سرماخوردگی خیلی خوب است. بچه زرّافه هنوز خواب بود. خانم زرّافه باید دست به کار می‌شد، چون برنج باید چند ساعت توی آب خیس بخورد. بچه زرّافه که از خواب بیدار شد، دید مادرش حسابی مشغول کار است. وقتی فهمید ناهار شیربرنج است، کلی ذوق کرد. خانم زرّافه برنج‌ها را داخل آب، خوب جوشاند. وقتی آب آن کم شد، شیر را کم‌کم به برنج اضافه کرد و مرتب هم زد. وقتی برنج خوب پخته شد و شیر کم شد، مقداری پودر هل و گلاب به مواد اضافه کرد. شیربرنج آماده شد.

بچه زرّافه همیشه دوست داشت غذاهای مادرش را تزیین کند، برای همین با گل محمدی و بادام روی شیربرنج را خوشگل کرد. بعد هم قاشق قاشق شیربرنج خورد و از مادرش به خاطر دست‌پخت خوبش تشکر کرد.



یک پرستار خوب

و گفت: «خیلی ممنون دخترم، اما می توانی از همین الان شروع کنی. من باید بروم نان بخرم، می توانی کنار سینا بمانی تا تنها نباشد.» سارا با خوش حالی گفت: «جانمی جان! قول می دهم پرستار خوبی باشم.» مامان که رفت، سارا با خودش فکر کرد تا یادش بیاید مامان چطور از برادر کوچولوی بیمارش مواظبت می کرد. بعد هم با خوش حالی رفت پیش سینا. اوّلش یک بالش نرم پشت سینا گذاشت تا او راحت تر باشد، بعد برایش یک لیوان آب ولرم آورد و کمی آب به او داد. بعد هم نشست کنارش و آهسته برایش شعر و لالایی خواند. سارا خوش حال بود. دست کوچولوی سینا را در دستش گرفته بود. او حالا یک پرستار خوب بود.

چند وقتی بود که سینا کوچولو مریض شده بود. مامان برای اینکه او زودتر خوب شود و سلامتی اش را به دست بیاورد، خودش باید به او غذا می داد. به تنش لباس می پوشاند و داروهایش را به موقع می داد تا بخورد. سارا همیشه مامان را موقع پرستاری از برادر کوچولوش نگاه می کرد. می دانست مامان خیلی مهربان است. دلش می خواست مثل او باشد. یک روز سارا به مامان گفت: «مامان جان، چه جوری خسته نمی شوی؟» مامان لبخندی زد و گفت: «پرستاری از خانواده و بچه ها که وظیفه ی هر مادری است. سارا فکری کرد و پرسید: «مثل کی مامان؟» مامان لبخندی زد و گفت: «مثل حضرت زینب [س] که با همه ی مهربانی هایش برای خانواده ی خودش و دیگران، الگوی یک پرستار نمونه است برای ما.» بعد هم نشست و برای سارا از حضرت زینب [س] گفت: اینکۀ چطور در کربلا بعد از عاشورا و شهادت امام حسین [ع] از زنان و بچه های زخمی و اسیر شده به دست دشمنان با مهربانی پرستاری کرد تا حالشان خوب شود. سارا این ها را که شنید، لبخندی زد و به مامان گفت: «من هم دلم می خواهد وقتی بزرگ شدم، مثل حضرت زینب [س] باشم. اگر یک وقت مریض شدید، از شما مواظبت می کنم.» مامان خندید و لب سارا را بوسید



